مهدويت در واقفيه و موضع‌گيري امام رضا عليه السلام

 محمد حيدر مظفري

چكيده

با مطالعه تاريخ فرقه‌هاي اسلامي، مي‌توان به اين مطلب پي برد که همة آن فرقه‌ها در طول حيات فرهنگي و سياسي خود با يکسري انشعابات روبه‌رو بوده‌اند. در اين مقاله، به اين مطلب پرداخته شده است که مذهب شيعة اثناعشري نيز همانند ديگر مذاهب اسلامي با انشعاباتي روبه‌رو بوده است. بيشتر آن گروه‌هاي انشعابي از جريان مهدويت، سوء استفاده نموده‌اند. يکي از موارد مهم آن انشعاب‌ها، فرقه واقفيه با ادعاي مهدويت براي امام هفتم عليه السلام است. اين جريان انحرافي در مدتي کوتاه، شبهاتي را در مسأله مهدويت پديد آوردند. از جانب ديگر امام رضا عليه السلام و برخي ياران آن حضرت، برابر اين گروه به مبارزه برخاسته، شبهات آنان را به گونه اي مناسب پاسخ دادند و از فتنه انگيزي آنان جلو گيري نمودند.

کليد واژه‌ها: فرقه‌هاي اسلامي، شيعة اثناعشري، مهدويت، واقفه، امام رضا عليه السلام.

مقدمه

هويت شناختي جريان‌هاي فکري و فرقه‌گرايي در اسلام، يک مسأله سؤال برانگيز و داراي بنياد‌هاي عميق است که پژوهندگان اسلامي و غير اسلامي درباره علل و انگيزه‌هاي پيدايش و نيز گسترش و انشعابات آن داوري‌هاي متفاوتي ارائه كرده‌اند. مذهب شيعه نيز همانند ديگر مذاهب در طول حيات سياسي و فرهنگي خود، طبق علت‌هاي دروني و بيروني، گرفتار انشعاب‌هايي شد. طبق اسناد و مدارک تاريخي و کلامي، يکي از مهم‌ترين علت‌هاي ظهور اين انشعاب‌ها، جريان مهدويت در منظومه اعتقادي شيعه بوده است. برخي افراد با اغراض سياسي يا کج انديشي و در مواردي هم با پشت گرمي به وعده‌هاي دسيسه جويانه حکومتي و برخي نهادهاي ضد شيعه از مهدويت سوء استفاده كرده‌اند.

 در اين مقاله، تنها جريان مهدويت در فرقه واقفيه و موضع گيري امام رضا عليه السلام برابر آن، بررسي خواهد شد.

جريان واقفيه از پيدايش تا ادعاي مهدويت

جريان مهدويت و قيام فردي عدالت گستر از خاندان پيامبر صلي الله عليه و آله و سلم با عنوان و لقب «قائم» و «مهدي» در منظومه اعتقادي شيعيان و پيروان اميرالمؤمنين عليه السلام برخاسته از روايات فراوان رسول اکرم صلي الله عليه و آله و سلم درباره مهدي موعود بود که اكنون مجال و گنجايش پرداختن به آن روايات نيست. فقط از باب نمونه اشاره مي‌شود که روايات اثنا عشر، روايات تفسير آيه اولي الامر و نيز روايت حديث لوح از جابر و صدها روايت ديگر، انديشه مهدويت و انتظار قيام مهدي را ميان شيعيان به وجود آورده بود. با دقت به ادعاي فرقه‌هاي جدا شده از بدنه تشيع، به مواردي بر مي‌خوريم که با بهره برداري از اين انديشه، براي خود يا براي فردي از خاندان پيامبر مدعي مهدويت مي‌شدند. (عاملي، 1361: ص60 و 70) در حقيقت، اين عده با اهداف و اغراض سياسي و مادي بر امواج آن انديشه سوار شده، ادعاي مهدويت را مطرح مي‌كردند. از جانب ديگر، هر يک از امامان در عصر خود با اين ادعاي انحرافي به مبارزه برخاسته و باطل بودن آن را افشا مي‌كردند (کليني، 1363: ج1، ص341) که ما در اين مقاله در مقام واکاوي همة آن‌ها نيستيم و فقط به مناسبت موضوع اين اثر نسبت به جريان شناختي واقفيه تأکيد مي‌كنيم که از مهم‌ترين مشخصه‌ها و تمايزات جريان شناختي اين گروه از ديگر جريانات شيعي به ويژه شيعة اثني عشري مسئله ادعاي مهدويت امام کاظم عليه السلام پس از شهادت آن حضرت توسط واقفيه مي‌باشد.

لغت نگاران درباره مفهوم واژه «واقفه» مي‌گويند: واقفه برگرفته از ماده وقف است به معناي درنگ کردن و دو دل بودن در کاري و خودداري کردن از اظهار نظر قطعي در يک مسأله مي‌باشد (احمد بن فارس، 1404: ج6، ص135). در اصطلاح فرقه شناسي و نيز در متون رجالي به افرادي گفته مي‌شود که رحلت حضرت موسي بن جعفر عليه السلام را منکر شده، هيچ کس را به عنوان جانشين آن حضرت نپذيرفتند. (نوبختي، همان: ص 82)

درباره شناخت هويت واقعي واقفيه و نيز منظومه فکري و اعتقادي اين فرقه، هيچ گونه منبع مستقل از خودشان که بيانگر اعتقادات آن‌ها باشد، در دسترس نيست، اما ديگر دانشمندان درباره معرفي آن‌ها مطالبي قابل اعتماد را گزارش كرده‌اند؛ همان گونه كه شيخ مفيد در معرفي واقفيه مي‌نگارد:

آخر الفرق التي افترقت عن الاماميه هي الواقفة الذين وقفوا علي امامة موسي بن جعفر و انکرو امامة علي بن موسي. (مفيد، 1414 الف: ص28)

همو در جاي ديگر مي‌نگارد:

پس از شهادت موسي بن جعفر بسياري از شيعيان در راه حق قرار گرفته و به امامت امام رضا گردن نهادند و قال جماعة منهم بالوقف علي ابي الحسن موسي و ادعوا حياته و زعموا انه هو المهدي المنتظر. (مفيد، 1414: ص313)

علامه مجلسي نيز در معرفي واقفه مي‌نگارد:

قال الواقفة انه موسي بن جعفر القائم صاحب الغيبة و آخر الائمة فانکرو امامة من بعده. (مجلسي، 1403: ج17، ص239)

زمينه پيدايش

براي پيدايش هر فرقه از جمله گروهي به نام واقفه[2] توسط عده اي از خواص شيعه و آشنا با مسأله امامت بايد به دو زمينه فرهنگي و سياسي و اجتماعي توجه كرد که در اينجا به اختصار اشاره مي‌شود:

الف. زمينة فرهنگي

در بارة زمينه فرهنگي پيدايش گروه واقفه، بايد اول به اين نکته توجه شود که پس از روي کار آمدن عباسيان و تجربه اي که آنان از رفتار اختناق آميز بني اميه در مسائل ديني و فرهنگي داشتند، به خوبي درک كرده بودند که براي تحکيم قدرت خود و جذب مردم، به فضاي باز فرهنگي و سياسي نياز دارند؛ لذا ابتدا فضا و سياست سازش کارانه اي را به وجود آوردند که آن فضاي باز سبب شد فرقه‌گرايي مذهبي و ورود انديشه‌هاي کلامي و فلسفي در حوزه اسلامي به اوج خود برسد؛ چنان كه اوج فرقه گرايي و ظهور انديشه‌ها و ورود فرهنگ‌هاي متفاوت را در قلمرو اسلام در عصر امام صادق عليه السلام مشاهده مي‌کنيم و پس از آن حضرت در دوره امام هفتم نيز فرقه هايي همچون مرجئه، قدريه، زيديه، خوارج و معتزله فعاليت‌هاي فراوان داشتند. از جهت اعتقادي، همه آن گروه‌ها با امامت آن حضرت مخالفت آشکار داشتند و غالباً هم آن گروه‌ها در موضع گيري‌هايشان برابر امام، مورد حمايت و پشتيباني خلفا بودند. در عين حال، امام کاظم عليه السلام با وجود فشارهاي فراوان از حريم امامت دفاع فرمود و براي هدايت مردم به سوي فرهنگ اصيل اهل بيت عليهم السلام به سراغ مردم متحير رفته، مي‌فرمود: «نه به سوي مرجئه، نه قدريه، نه زيديه، نه معتزله و نه خوارج برويد؛ بلکه به سوي من آييد». (مجلسي، همان: ج47، ص262)

در همين راستا بود که پس از شهادت امام موسي بن جعفر عليه السلام در عصر امام رضا عليه السلام برخي ياران امام کاظم براي رسيدن به نيت‌هاي ناپاک خود در يک اقدام به ظاهر فرهنگي از بعضي اخباري که درباره قائم بودن آن حضرت رسيده بود، سوء استفاده كرده، رحلت ايشان را انکار نمودند و در اين اقدام، تفسير نادرستي از رواياتي که امام را به عنوان قائم معرفي نموده بودند، ارائه دادند. (شيخ مفيد، 1414: ص313؛ صدوق، 1404: ج1، ص90 به بعد)

ب. سياسي و اجتماعي

 پيدايش و ظهور واقفه در جامعه شيعي پس از شهادت امام موسي بن جعفر عليه السلام بود (نوبختي، همان: ص82)؛ اما براي دست يافتن به سبب و زمينه پيدايش آن گروه، بايد مقداري به عقب برگشت و فضاي سياسي و اجتماعي عصر صادقين و عصر امام کاظم عليه السلام را واکاوي كرد. در اين زمينه با تحليل کلي و جامعه شناسانه از عصر آن سه امام، مي‌توان به اين واقعيت دست يافت که حدوداً از اواخر دوره امامت امام باقر عليه السلام، بني اميه به جهت اختلافات و قدرت طلبي‌هاي دروني، گرفتار تنش و تضادهاي فراوان شده بود. از جانب ديگر، انقلاب‌ها و شورش‌هاي برخي علويون دست دردست هم داده، آنان را در سراشيبي و معرض زوال قرار داده بود. (ابوالفرج، 1416: ص207)

در اين فرصت، امام باقر عليه السلام با تدبير حکيمانه با راه اندازي نهضت علمي، خدمات فراواني براي معرفي مذهب شيعه انجام داد و در اين زمينه، شاگرداني که هر يک مناديان و مدافعان مذهب شيعه بودند، تربيت كرد (مجلسي، همان: ج46، ص294؛ ابن شهر آشوب، 1421: ج4، ص195؛ طوسي، 1415، ص 102 به بعد)

 با پيروزي بني عباس بر بني اميه، آنان به عنوان نظام جديد تا حدودي به مردم از جمله علويون آزادي دادند که در اين فضاي آزادي نسبي، انديشه‌هاي فکري و سياسي جديد از بيرون و درون در جامعه اسلامي پيدا شد. در اين ميان، امام صادق عليه السلام در تداوم کار علمي امام باقر عليه السلام، توانست پايه علمي، حقوقي، فرهنگي و سياسي تشيع را بر مباني اصيل اسلامي استوار سازد و نيز با تربيت شاگردان در همة رشته‌هاي علوم اسلامي، مکتبي را با شاخصه‌هاي ممتاز به وجود آورد. در آن، کليت تفکر شيعي گنجانده شده بود. (طوسي، 1348: ص135؛ اسد، 1390: ج1، ص67)

نتيجه اين فعاليت و آزادي سياسي امام صادق عليه السلام گسترش تشيع و معرفي خاندان علوي به عنوان رهبران ديني بود؛ ولي بني عباس نمي‌خواستند علويون به عنوان يک نيروي رقيب در جامعه مطرح شوند. با تثبيت پايه‌هاي حکومت عباسيان در زمان منصور و سال‌هاي پاياني امامت امام صادق عليه السلام رفتارهاي خشونت آميز منصور برضد آن حضرت آغاز شده و مزاحمت‌هايي براي آن بزرگوار ايجاد كرد. (سيوطي، 1370، ص261؛ صدوق، 1404 الف: ج1، ص102)

مبارزه همه جانبه منصور با انديشه شيعي و جريان تعيين امام در خاندان علوي، آن گونه با شدت دنبال شد که حتي امام صادق عليه السلام در وصيت نامه خود براي حفظ جان امام بعد از خود، نتوانست با صراحت، امام کاظم عليه السلام را به جانشيني خود تعيين فرمايد. (کليني، همان: ج1، ص310) پس از شهادت امام صادق عليه السلام و فرارسيدن دوران امام کاظم عليه السلام فشار حاکمان عباسي هم عصر با آن حضرت از منصور تا فرزندانش، مهدي و هادي عباسي و نيز هارون الرشيد عرصه را بر امام تنگ تر كردند و بارها آن حضرت را به زندان انداختند. (سبط بن جوزي، 1427: ص438)

در اثر همان جو اختناق و فشارهاي سياسي بني عباس برضد امامان شيعه، با تدبير امام صادق عليه السلام براي ساماندهي پيروان شيعه و نيز بيرون آوردن شيعيان از تحير و سردرگمي، نهادي به نام سازمان وکالت به وجود آمد که در يک مجموعه هماهنگ تحت فرمان حضرتش فعاليت مي‌كردند. نهاد وکالت که در حقيقت، شبکه ارتباطي ميان امام و شيعيان بود، در دوران امام کاظم عليه السلام نيز استمرار يافت.

بنيان گذاران فرقه واقفه و ادعاگران مهدويت

همان گونه که اشاره شد، در عصر امام صادق عليه السلام و پس از آن در عصر امام کاظم عليه السلام نهادي با عنوان وکالت با تدبيري خاص به وجود آمد. اين نهاد، با شرايط ويژه در جامعه شيعي فعاليت مي‌كرد که در صورت عدم دسترسي شيعيان به امام، آن‌ها در شهرهاي مختلف، ضمن رسيدگي به مشکلات اعتقادي، سياسي و مالي شيعيان، وجوه مالي مردم را جمع آوري كرده، دور از ديد حکومت، آن اموال را به دست امام مي‌رساندند. اين مسأله در دوران امام کاظم عليه السلام به سبب زنداني شدن‌هاي مکرر امام با مشکلاتي روبه رو شد و مقداري از آن اموال در دست وکيلان باقي ماند. (صدوق، 1385: ص235؛ طوسي، 1411: ص64)

در منابع، نام سه تن از وکلاي امام کاظم عليه السلام آمده است. در اين باره از يونس بن عبدالرحمن نقل شده است:

مات ابو ابراهيم[3] و ليس من قوامه أحد إلا و عنده مال کثير کان عند زياد بن مروان القندي سبعون ألف دينار و عند علي بن ابي حمزه ثلاثون ألف دينار. (صدوق، 1404 الف: ج1، ص113؛ طوسي، 1348: ص368)

جاي ديگر نقل شده است:

و عند عثمان بن عيسي الرواسي ثلاثون الف دينار و خمس جوار و مسکنه بمصر. (طوسي، 1411: ص47؛ صدوق، 1385: ص236)

بر اساس همين گزارش است که علامه مجلسي مي‌نگارد:

فروي الثقات أن أول من أظهر هذا الاعتقاد (واقفة) علي بن ابي حمزة البطائني و زياد بن مروان القندي و عثمان بن عيسي الرواسي. (مجلسي، همان: ج48، ص251)

 از آنجا که واکاوي تمام شخصيت‌هاي مؤثر در جريان پيدايش و تداوم واقفه، از عهده اين نوشتار خارج است، تنها به مطالبي اندک از شخصيت سه نفر که نقش اصلي را در بنيان گذاري فرقه واقفه داشته‌اند، اشاره مي‌شود:

1. ابوالحسن علي بن ابي حمزه بطائني: وي نخستين فردي است که نامش به عنوان بنيان گذار واقفه ذکر شده است. او از اصحاب امام صادق و امام کاظم8 بود و در زمان زنداني شدن امام هفتم عليه السلام به عنوان فرد مورد اعتماد و وکيل آن حضرت فعاليت مي‌كرد؛ اما پس از شهادت حضرت در امامت آن حضرت توقف كرد و امامت فرزندش امام رضا عليه السلام را منکر شد. (نجاشي، 1416: ص249)

در منابع روايي شيعي، حدود 545 روايت از او نقل شده است. (خويي، همان: ج12، ص248) آثار علمي او کتاب الصلاة، کتاب الزکاه، کتاب التفسير و کتاب جامع در ابواب فقه ذکر شده است. (نجاشي، همان: ص248) علماي رجال دربارة وثاقت او اظهارنظرهاي متفاوت كرده‌اند که برخي در عين فاسد المذهب بودنش او را در نقل حديث، راست گو دانسته و برخي به سبب انحراف اعتقادي اش او را کذاب و ملعون ذکر كرده‌اند. (حلي، 1417: ص362؛ خويي، همان: ج12، ص 248)

2. زياد بن مروان انباري قندي: کنيه اش ابوالفضل يا ابوعبدالله و يکي از بنيان گذاران واقفه و جزء ياران امام صادق و امام کاظم عليه السلام ذکر شده است. پس از شهادت امام موسي بن جعفر عليه السلام در امامت آن حضرت توقف كرد و از امامت امام هشتم عليه السلام سر بر تافت. (نجاشي، همان: ص171) او از افرادي بود که در زمان امام صادق عليه السلام با آن حضرت رابطه فراوان داشت. (طوسي، 1411: ص37) از او نقل شده است: روزي نزد امام کاظم رفتم به فرزندش (امام رضا) اشاره نمود و فرمود: «کتاب او کتاب من و سخن او سخن من است». (طوسي، همان: ص37) زياد بن مروان از امام صادق و فرزندش امام کاظم عليه السلام روايات زيادي نقل كرده است. (خويي، همان: ج8، ص326) همچنين او در زمان امام هفتم وکيل آن حضرت در کوفه تعيين شده بود؛ اما بعد از آن حضرت، به انحراف عقيده مبتلا شده، يکي از ارکان واقفه گرديد. (حلي، همان: ص349)

3. عثمان بن عيسي: فرد ديگري که به عنوان ضلع سوم بنيان گذاران واقفه در کنار دو نفر پيشين نام برده شده است ابو عامر کلابي، عثمان بن عيسي مي‌باشد. او از ياران مورد اعتماد امام کاظم عليه السلام و وکيل آن حضرت در مصر بود و مرتکب خيانت در اموال امام شد. (حلي، همان: ص382)

بنابر نقل برخي علماي رجال، او در سند 743 روايت شيعي قرار گرفته است. (خويي، همان: ج12، ص132) همچنين او در يکي از اسناد حديث منزلت نيز وجود دارد. (ابن عساکر، 1415: ج42، ص168) براي او اين آثار علمي ذکر شده است:کتاب المياه، کتاب الصلاة، کتاب القضايا و الأحکام و کتاب الوصايا. (کحاله، بي‌تا: ج6، ص266)

 او پس از امام کاظم عليه السلام شهادت آن حضرت را منکر شده، دربارة آن حضرت ادعاي مهدويت كرد. به همين دليل، حضرت رضا عليه السلام او را لعنت مي‌نمود و شيعيان خود را به لعن او امر مي‌کرد. (ابن داوود، 1392: ص258)

گونه‌هايي از فعاليت‌هاي انحرافي واقفه درباره مهدويت

 شهادت حضرت موسي بن جعفر عليه السلام بعد از سال‌ها در زندان و نوع خفقاني که وجود داشت، سبب شد شهادت آن امام براي بسياري از شيعيان مخفي بماند؛ به همين دليل وقتي بنيان گذاران واقفه خبر شهادت حضرت را شنيدند، با انتخاب اين سياست از اين که به عنوان وکيل امام شناخته مي‌شدند، سوءاستفاده كرده و همان زمان بدون از دست دادن فرصت با طرح مسأله مهدويت ايشان، شهادت آن حضرت را انکار كردند. آنان آشكارا برابر امام رضا عليه السلام موضع‌گيري كردند و هنگامي که آن حضرت بعد از شهادت پدرش با آن‌ها نامه‌نگاري نمود و مالي را که نزد آن‌ها بود درخواست كرد، در جواب نوشتند:

فکتب اليه أن أباک لم يمت و ان کان مات فلم يأمرني بدفع شيء إليک. (صدوق، 1404الف: ج20، ص103؛ حميري، 1413: ص75؛ صدوق، 1385: 235)

 اين گونه جواب نگاشتن براي امام معصوم، نشان دهنده اين است که او با صراحت، امامت و جانشيني امام رضا عليه السلام را انکار كرده و به دنبال زنده جلوه دادن امام کاظم عليه السلام است.

سران واقفه در تبليغ مهدويت و قائم بودن امام هفتم عليه السلام چنان بي ملاحظه پيش رفتند که بنا به نقل ابي حازم، عده اي از واقفه که ميان آن‌ها علي بن ابي‌حمزه بطائني و محمد بن اسحاق بن عمار و حسن بن مهران و حسين بن سعيد مکاري وجود داشتند، بر امام رضا عليه السلام وارد شدند. علي بن ابي‌حمزه به امام رضا گفت: «به ما از پدرت خبر بده». امام فرمود: «پدرم درگذشت». به امام گفت: ]پدرت[ به چه کسي عهد ]امر امامت[ را واگذاشت؟» امام فرمود: «براي من». علي بن ابي‌حمزه گفت: «تو سخني گفتي که هيچ يک از پدرانت آن را نگفته بودند». (صدوق، 1404الف: ج1، ص231)

بر اين اساس، حرکت تبليغي واقفه به گونه‌اي موذيانه و خطرناک بود که گاهي آشكار پيشنهاد رشوه مي‌دادند و سعي در خريد افکار ديگران مي‌كردند. (صدوق، 1404 ب: ج4، ص543؛ طوسي، 1411: ص64؛ بروجردي، 1366: ج14، ص451)

آنان چنان در جامعه شيعي دام فريبندة خود را پهن كرده بودند که بسياري از شيعيان با اينکه ابتدا به امامت امام رضا عليه السلام عقيده داشتند، در ادامه مسير، متزلزل شدند و علناً رو در روي امام مي‌گفتند: «در روايات اجداد تو آمده است که امامي نيست، مگر اينکه امام و جانشين پس از خود را مي‌بيند و تو که چندين سال از عمرت گذشته، فرزندي نداري؛ پس امام نيستي». (کليني، همان: ج1، ص286؛ طبري، 1413: ص368)

 حرکت توجيهي واقفه برابر شخصيت امام رضا

در تحليلي کلي از اعتقاد و انديشه واقفه دربارة سلسله امامت، اين مسأله روشن است که لغزش اصلي آن‌ها از امام هفتم عليه السلام آغاز شده است؛ بر خلاف عقيده رسمي شيعي که مصداق مهدي منتظر و قيام کننده به عدل را در وجود امام دوازدهم مي‌ديدند.

واقفه قله فتح شده قائميت را در وجود امام هفتم عليه السلام به نظاره نشستند. آنان در اين راه ميان بر و تمام نشده، با مشکل مهم ديگري رو به رو بودند و آن، عبارت بود از شخصيت امام رضا عليه السلام که خود را جانشين پدر دانسته و بيشتر شيعيان نيز امامت آن حضرت را پذيرفته بودند؛ لذا در اين ميان واقفه مجبور بودند براي اثبات قائميت و مهدي بودن امام موسي بن جعفر عليه السلام موضع خود را برابر امام رضا عليه السلام مشخص كنند.

شيخ مفيد دربارة مواضع واقفه دربارة امام رضا عليه السلام مي‌نگارد:

اختلفت الواقفة في الرضا و من قام من آل محمد بعد ابي الحسن موسي. قال بعضهم: «هولاء خلفاء ابي الحسن و امرائه و قضاته إلي أوان خروجه و أنهم ليسوا بأئمة و ما ادّعوا الإمامة قط» و قال الباقون: «انهم ضالون مخطئون ظالمون» و قالوا في الرضا خاصة قولاً عظيماً و أطلقوا تکفيره و تکفير من بعده من ولده. (شيخ مفيد، 1414ب: ص313)

بنابراين گفتار واقفه دربارة شخصيت امام رضا و امامان بعد از آن حضرت عليهم السلام دو ادعا داشتند:

الف. آن‌ها خليفه و امير و قاضيان بعد از امام کاظم عليه السلام هستند نه ائمه و پيشوايان.

ب. بعضي از واقفه آن‌ها را گمراه و خطاکار و ظالم مي‌دانستند که با امام رضا عليه السلام با شديد‌ترين وجه برخورد داشتند. (خاقاني، همان: ص165)

نگرشي بر ادله واقفه بر مهدويت امام هفتم عليه السلام

با تأمل در ادله واقفه معلوم مي‌شود که آنان غالباً در اين زمينه از روايات استفاده كرده‌اند که به نمونه هايي اشاره مي‌شود:

الف. روايت غسل امام توسط امام بعد

در اين باره روايتي را از امام صادق عليه السلام نقل نموده‌اند که فرمود:

«الإمام لايغسله الاإمام»؛ يعني امام را ]بعد از رحلت[ غسل نمي‌دهد، مگر امام ]بعدي[.

واقفه با اين حديث، استدلال كرد که طبق ادعاي قائلان به امامت امام رضا عليه السلام پدر آن حضرت در بغداد رحلت فرمود و امام رضا عليه السلام در آن زمان در مدينه بود و خود شما نقل کرده ايد که کسان ديگري (مأموران حکومت) امام کاظم عليه السلام را غسل دادند و دفن كردند؛ بنابراين امام رضا عليه السلام پدرش را غسل نداده و امام نيست. (مجلسي، همان: ج48، ص254)

شيخ صدوق در جواب اين استدلال مي‌نگارد:

اين حديث دليل بر واقفه نيست؛ زيرا: اولاً امام صادق عليه السلام نهي کرده است که امام را كسي غير از امام غسل دهد؛ پس اگرفردي به نهي امام عمل نکرد و در اين امر، دخالت كرد و امام را غسل دهد، با اين دخالت، امامت امام بعدي باطل نمي‌شود؛ زيرا امام صادق عليه السلام نگفته امام نمي‌باشد مگر کسي که امام قبلي را غسل دهد.

ثانياً ما در روايات داريم که امام رضا بدون اينکه ديگران متوجه شوند مخفيانه پدر خود را غسل داد و واقفه نمي‌توانند منکر اين مطلب شوند که خداوند مي‌تواند طي کردن مسافت دور را براي امام در زمان کوتاه ميسر نمايد. (صدوق، 1404 الف: ج2، ص97)

ب. به کاربردن واژه «قائم» بر موسي بن جعفر عليه السلام

 در اين باره در يک روايت طولاني آمده است که امام صادق عليه السلام به بعضي ياران خود فرمود: «روزهاي هفته را حساب كنيد». آن‌ها تا شنبه را شمردند. امام فرمود:

سبت السبوت و شمس الدهور… و هو سابعکم قائمکم هذا و أشار إلي ولده موسي الکاظم. (شهرستاني، همان: ج1، ص150؛ طوسي، 1411: ص39 به بعد)

اينجا واژه قائم بر امام هفتم عليه السلام به کار رفته است و در روايت ديگري که مورد استدلال واقفه است، آمده که هنگام تولد امام کاظم عليه السلام پدرش امام صادق عليه السلام به مادر امام كاظم فرمود: و اسئل عن اسم القائم (مفيد، همان، ص313) و در روايت ديگري آمده است که هنگام تولد امام کاظم عليه السلام پدرش امام صادق عليه السلام فرمود: انت القائم بعدي. (راوندي، 1409: ج1، ص111)

واقفه با نگرش سطحي بر ظاهر اين روايات از واژه قائم سوء استفاده كرده و اين روايات را دليل گرفته، بر اينکه آن حضرت، همان مهدي منتظر و قائم موعود است.

 علما و دانشمندان اثني عشريه در جواب اين گونه روايات با ديد تحليلي و انتقادي نگريسته و دو گونه جواب داده اند:

الف. در کاربرد واژه «قائم» براي حضرت موسي بن جعفر عليه السلام ما هم به آن شک نداريم؛ زيرا هر امامي پس از پدرش قائم و عهده دار امامت است؛ اما آن «قائم منتظر» که عدالت با دستان پرتوان او برقرار مي‌شود، مهدي فرزند امام عسکري عليه السلام است. (راوندي، همان: ج1، ص111)

 شيخ مفيد نيز در جواب مي‌نگارد: مراد از واژه «قائم» دربارة امام کاظم عليه السلام قائم بالسيف نيست؛ بلکه قائم به امامت پس از پدرش امام صادق عليه السلام است. (شيخ مفيد، همان: ص314)

ب. جواب ديگري که در بحارالانوار و غيبت شيخ طوسي آمده، اين است كه براي کذب ادعاي واقفه، اخبار متواتر درباره شهادت امام موسي بن جعفر عليه السلام کافي است؛ اما اخباري که واقفه نقل كرده‌اند، همگي خبر واحد است. علاوه بر اينکه راويان واقفه همگي مورد طعن هستند و نمي‌توان به روايات آن‌ها در برابر اخبار متواتر درباره شهادت امام کاظم عليه السلام اعتماد كرد. (طوسي، 1411: ص76 به بعد؛ مجلسي، همان: ج48، ص250 به بعد).

 انگيزه واقفه در طرح مهدويت حضرت موسي بن جعفر عليه السلام

الف. انگيزه مالي

 نسبت به انگيزه واقفه در طرح و ادعاي مهدويت و قائم به عدل دانستن حضرت موسي بن جعفر عليه السلام امکان دارد ابتدا کسي با ديدن دلايل آنان که تمسک به تعدادي از روايات امامان معصوم عليهم السلام است، به اين توهم افتد که انگيزة آنان در طرح اين مسأله تنها مذهبي و فرهنگي است.

اما با دقت در عملکرد بنيان‌گذاران واقفه، به دست مي‌آيد که روآوردن آن‌ها به عموماتِ برخي روايات در حقيقت، ايجاد يک پوشش حفاظتي و چتر امنيتي است براي مخفي نگه داشتن انگيزه واقعي شان، يعني انگيزه مادي و دنيا گرايي؛ زيرا بنا بر گزارشي، اموال فراوان از وجوهات نزد دو نفر از وکلاي امام کاظم عليه السلام در کوفه جمع آوري شده بود، و آن دو هنگامي که امام در زندان بود، با آن اموال، خانه‌هايي خريدند و نيز معاملات ديگري انجام داده بودند. آنان پس از شنيدن خبر شهادت امام در زندان هارون، آن را انکار نموده، شايعه کردند که امام، نمرده است؛ چرا که او قائم و مهدي موعود است. (ابن بابويه، 1363: ص75؛ صدوق، 1404 الف: ج2، ص103؛ مجلسي، همان: ج48، ص266)

بنا بر گزارش ديگري دربارة وکيل امام کاظم عليه السلام در مصر که اموال فراوان و تعدادي کنيز نزد وي جمع آوري شده بود، آمده است كه پس از شهادت امام کاظم عليه السلام وقتي امام رضا عليه السلام آن اموال را از او خواست، او نيز رحلت امام کاظم عليه السلام را منکر شده و از تحويل آن‌ها به امام رضا عليه السلام خودداري ورزيد و خود در آن‌ها تصرف كرد. (صدوق، 1385: ص235؛ بروجردي، 1366: ج14، ص451)

بر اساس همين روايات است که در منابع قابل اعتماد شيعه درباره انگيزه علي بن ابي حمزه و زياد بن مروان قندي و عثمان بن عيسي رواسي که سه نفر از وکلاي امام در کوفه و مصر بودند، نقل شده است:

طمعوا في الدنيا و مالوا إلي حطامها و استمالوا قوماً فبذلوهم شيئاً مما اختانوه من الأموال نحو حمزة بن بزيع و ابن مکاري و کرام الخثعمي و امثالهم. (مجلسي، همان: ج48، ص252؛ صدوق، 1404 الف: ج2، ص103)

ب. فتنه جويي و درآميختن حق و باطل

در پي جويي انگيزه واقفه مسأله سوء استفاده مالي، يك گزينه مهم و تأثيرگذار مطرح شد؛ اما اين واقعيت را نيز نمي‌توان ناديده گرفت که شايد ابتداي شکل گيري واقفه، مسأله مالي، انگيزه اصلي براي بعضي بنيان گذاران آن بوده است؛ اما در تداوم خط واقفه و گرايش افراد ديگر با انگيزه‌هاي متفاوت به اين جريان، در کنار مسأله مالي، انگيزه ايجاد فتنه و اختلاف دربارة امامت علي بن موسي الرضا عليه السلام نيز توسط برخي افراد و مدعيان واقفه دنبال مي‌شده است؛ به ويژه اين که اين مسأله با سياست حکمرانان و پيروان مذاهب ديگر که مخالف امامت آن حضرت بودند، به خوبي هم خواني داشت.

درباره روش فعاليت دو وکيل ديگر امام موسي بن جعفر عليه السلام به نام‌هاي حيان بن سراج و يکي ديگر از همکارانش نقل شده است:

انکرا موته و اذاعا في الشيعة أنه لايموت لأنه القائم و اعتمد طائفة من الشيعه و انتشر قولهم في الناس. (مجلسي، همان: ج48، ص266؛ طوسي، 1348: ص460)؛

آن دو، رحلت امام کاظم را انکار نموده، ميان شيعه شايعه كردند که آن حضرت، رحلت نکرده؛ چون او همان امام قائم است.

مسلم است که اين شايعه افکني‌ها جز فتنه انگيزي، هدف ديگري به دنبال نداشت. اين فتنه انگيزي واقفه در ميان شيعيان در طول حياتشان هميشه وجود داشته است. (شاکري، 1417: ج11، ص214)

فصل دوم. موضع گيري امام رضا عليه السلام برابر واقفه و نفي ادعاي مهدويت امام هفتم عليه السلام

پس از نگارش جريان پيدايش واقفه و نيز مهم‌ترين آموزه انحرافي آنان مبني بر ادعاي مهدويت براي امام هفتم عليه السلام حال با توجه به اينکه اين عقيده انحرافي در عصر امامت امام بر حق، حضرت علي بن موسي الرضا عليه السلام اتفاق افتاد، مناسب است در اين فصل درباره موضع آن حضرت برابر واقفه بحث كنيم.

1. مذمت و لعن سران واقفه

در اين بخش، جالب است که علاوه بر امام رضا عليه السلام، حتي خود امام کاظم عليه السلام نيز ادعاي واقفه را پيش بيني كرده و آن‌ها را مذمت نموده است. به نقل شيخ طوسي در کتاب غيبة از علي بن ابي‌حمزه بطائني که از بزرگان واقفه است، نقل شده:

قال لي ابوابراهيم (موسي بن جعفر): إنما أنت و أصحابک يا عليّ اشباه الحمير. (طوسي، 1411: ص67)

همچنين از عثمان بن عيسي رواسي و زياد قندي و دو نفر از بزرگان واقفه نقل شده است که ما نزد امام کاظم عليه السلام بوديم؛ آن حضرت به ما فرمود:

إن جحدتماه حقه فعليکما لعنة الله و الملائکة و الناس اجمعين(طوسي، 1411، ص68)؛

اگر شما دو نفر، او ]امام رضا[ را انکار نماييد يا بر او خيانت کنيد، لعنت خدا و فرشتگان و همة مردمان بر شما باد.

علاوه بر اين مذمت‌هاي امام کاظم عليه السلام عبارات تند و صريح از امام رضا عليه السلام درباره واقفه نقل شده است. محمد بن سنان گويد: نزد امام رضا عليه السلام بودم سخن از علي بن ابي حمزه به ميان آمد. امام او را لعن فرموده، گفت:

او مي‌خواست خداوند در زمين و آسمان عبادت نشود؛ اما خداوند نور خود را تمام نمود؛ هرچند ملعون مشرك ناپسند دارد… ابن ابي‌حمزه و امثال او کساني هستند که مي‌خواهند نور خدا را خاموش كنند. (مجلسي، همان: ج48، ص258؛ طوسي، 1411: ص50)

2. خبر از آيندة اندوهناک برخي واقفيان

در اين بخش از روايات، امام با کافر خواندن واقفه گاهي از رفتن آن‌ها از اين دنيا در حال بي‌ديني و عاقبت سوء و ناگوارشان خبرداده است که اين نزد همه، علامتي بود براي باطل بودن فرقه واقفه.

محمد بن اسماعيل مي‌گويد: امام رضا عليه السلام درباره جايگاه امامت و مذمت انديشه واقفه درباره آن فرمود: «من مات و ليس له امام مات ميتة جاهلية» پرسيدم: «کل من مات و ليس له امام مات ميتة جاهلية؟» فرمود: «نعم و الواقف کافر و الناصب مشرک». (صدوق، 1405: ص668)

از ابراهيم بن يحيي بن ابي البلاد نقل شده است که امام رضا عليه السلام پرسيد: «حمزة بن بزيع شقاوت مند (يکي از واقفه) در چه حال است؟» گفتم: «او همانند سابق، در شک و دودلي است». امام فرمود: «او گمان مي‌کند پدرم موسي بن جعفر زنده است» و در ادامه فرمود: «آنان ]واقفي ها[ امروز در حال شک هستند و از دنيا نمي‌روند، مگر زنديق بي دين». راوي مي‌گويد پس از اين گفتار امام، احوال حمزة بن بزيع را پي‌جويي مي‌كردم تا اينکه از يکي از همفکران او شنيدم که گفت: «او هنگام مرگ خود، در حالت انکار خداوند از دنيا رفت». (طوسي، 1411: ص69؛ ابن شهر آشوب، همان: ج4، ص364)

همچنين درباره زياد قندي نيز از حسن بن محبوب نقل شده است: «او زنديق و در حالت کفر به خداوند، از دنيا رفت». (مجلسي، همان: ج48، ص256)

شبيه اين روايت از ابن فضال دربارة احمد بن ابي بشر سراج نقل شده است که هنگام مرگ خود فرياد مي‌زد: «شما را به خدا! مرا از آتش نجات دهيد». (طوسي، 1411: ص48)

درباره علي بن ابي حمزه بطائني از حسن بن علي وشاء نقل شده است که امام رضا عليه السلام فرمود: «آتشي در قبرش افروخته شد که تا قيامت، خاموش نمي‌شود». (ابن شهر آشوب، همان: ج4، ص366)

3. مناظره امام عليه السلام با برخي واقفه

يکي از راهبردهاي امام رضا عليه السلام در برابر واقفه رويارويي و مناظرات علمي بود که در حضور افراد ديگر انجام مي‌گرفت. ابن حازم گويد: روزي جماعتي از واقفه نزد امام رضا عليه السلام حضور به هم رسانيدند و از آن حضرت درباره پدرش پرسيدند؛ امام فرمود: «پدرم از دنيا رفت و من جانشين او هستم». ابن مهران گفت: «اگر چنين است، چرا اين مطلب را آشکارا بيان نمي‌کني؟» امام فرمود: «آيا منظورت اين است که نزد هارون رفته، به او بگويم من امامم و تو هيچ کاره اي؟ بدان که سيره رسول خدا صلي الله عليه و آله و سلم در آغاز رسالتش اين گونه نبود؛ بلکه ابتدا رسالت خود را تنها با اهل و افراد مورد اطمينان خود در ميان گذارد. من هم اگر با شما از امامت خود سخن مي‌گويم، به سبب اين است که شما امامت امامان پيش از من را قبول داريد که همه پدران من هستند و ]نيز براي اين است كه[ شما در حق من نگوييد که علي بن موسي دربارة پدرش تقيه كرده، مي‌گويد: «او زنده نيست»؛ زيرا من نزد شما دربارة خودم تقيه نمي‌کنم و مي‌گويم: «من امام هستم؛ پس چگونه دربارة پدرم تقيه کنم؟!». (صدوق، 1404 الف: ج1، ص231)

در گفت وگوي ديگر امام با واقفه وقتي حضرت شنيد که آنها مي‌گويند موسي بن جعفر رحلت نکرده است، امام فرمود:

سبحان الله! مات رسول الله و لم يمت موسي بن جعفر؟ بلي والله لقد مات و قسمت أمواله. (صدوق، همان: ج2، ص97)

دربارة يکي ديگر از ياران امام رضا عليه السلام به نام احمد بن محمد نقل شده است: روزي امام در محله بني زريق توقف كرده، با صداي بلند، من (احمد) را صدا زد و من جواب گفتم. حضرت فرمود: «هنگامي که رسول خدا صلي الله عليه و آله و سلم رحلت فرمود، مردم كوشيدند نور خدا را خاموش كنند و خداوند، مانع شده، نور خود را به واسطه اميرالمؤمنين نگه داشت. چون ابوالحسن موسي بن جعفر رحلت نمود، علي ابن ابي حمزه و يارانش كوشيدند تا نور خدا را خاموش كنند و خداوند از خاموش شدن آن مانع شد. اهل حق کساني هستند که از پيوستن ديگران به آن‌ها خوشحال مي‌شوند و اما از جدا شدن ديگران دل‌آشوب و متزلزل نمي‌شوند. واقفه بر عکس اينان هستند؛ زيرا خودشان در حال شک زندگي مي‌کنند. (مجلسي، همان: ج48، ص261)

4. نامه نگاري امام عليه السلام با برخي واقفه

روش ديگر امام عليه السلام در مبارزه با واقفه در نفي و ابطال ادعاي مهدويت، نامه نگاري‌هايي است که به عنوان سند مکتوب ميان امام و بعضي از واقفيان مبادله مي‌شد. به احتمال قوي، نخستين نامه از جانب امام رضا عليه السلام به سه نفر از سران واقفه دربارة مطالبه اموال امام کاظم عليه السلام ارسال شده است. در نامه امام به علي بن ابي حمزه و زياد قندي و عثمان بن عيسي آمده است:

آنچه از اموال و کنيزان در زمان پدرم، نزد شما جمع آوري شده است، اکنون پس از رحلت او به من تحويل دهيد؛ زيرا من جانشين و وارث او هستم و ما ميراث پدرم را تقسيم كرديم. براي شما نيز عذري نيست که آن اموال را بيش از اين نزد خود نگه داريد.

پس از رسيدن نامه امام به آن سه نفر، علي بن ابي حمزه و زياد قندي در جواب نامه امام، بدون اينکه نامي از اموال ببرند، رحلت امام کاظم عليه السلام را انکار نموده، مهدويت او را مطرح مي‌کنند.

عثمان بن عيسي نيز در جواب نامه به امام مي‌نگارد:

اما بدان که پدرت موسي بن جعفر رحلت نکرده و او زنده و پابرجاست و هركس ذكر كند كه او مرده، خود باطل گفته است. بدان که اگر بنا بر ادعاي تو رحلت هم کرده باشد، باز هم از اين اموال، چيزي به تو داده نمي‌شود؛ زيرا پدرت در اين رابطه به من چيزي نگفته بود. (ابن بابويه، همان: ص75؛ صدوق، 1385: ص236)

گاهي افرادي از واقفه براي امام نامه نوشته، از آن حضرت جواب مي‌خواستند. در اين باره از احمد بن ابي نصر بزنطي چنين نقل شده است:

من در موسي بن جعفر توقف نموده، امامت امام رضا را قبول نداشتم، تا اينکه نامه اي به امام هشتم نوشتم و مسائلي را از او پرسيدم. در اين ميان، يکي از مسائل مهم را فراموش کردم؛ اما هنگامي که جواب امام را دريافت نمودم، ديدم جواب همة مسائل و از جمله آن مسأله که فراموش کرده بودم، از جانب امام به دستم رسيد. من از اين جريان به خود آمده، از ادعاي مهدويت دربارة موسي بن جعفر بازگشتم و امامت امام رضا را پذيرفتم. پس از آن از امام تقاضاي ملاقات نمودم و امام در آخر همان روز مرا پذيرفت. (راوندي، همان: ج2، ص662)

5. استدلال به روايات رسول اکرم صلي الله عليه و آله و سلم و امامان معصوم عليهم السلام

يکي ديگر از رويکردهاي مبارزاتي امام رضا عليه السلام برابر ادعاي واقفه بازگفتن و استدلال به روايات از اجدادش درباره امامت دوازده امام و تبيين و تطبيق مصداق مهدي موعود به دوازدهمين امام است که بر اين اساس، ادعاي مهدي موعود دربارة امام هفتم عليه السلام برخلاف روايات رسول خدا صلي الله عليه و آله و سلم و امامان معصوم عليهم السلام است که واقفه آنان را به امامت قبول دارند.

در روايتي از حسين بن خالد نقل شده است که امام رضا در روايتي از پدر و اجدادش تا به اميرالمؤمنين و آن حضرت از رسول خدا صلي الله عليه و آله و سلم نقل كرده است که آن حضرت مي‌فرمود:

هر کس دوست دارد که به دين من تمسک جويد، بايد به علي بن ابي طالب که وصي و جانشين من است، اقتدا كند و پس از اميرالمؤمنين و دو فرزندم، حسن و حسين و پس از آن به فرزندان حسين و من ولد الحسين تسعة ائمة تاسعهم القائم من ولدي. (صدوق، 1405: ص260)

همچنين در روايت ديگري امام رضا عليه السلام از پدرش موسي بن جعفر و از پدران بزرگوارش تا اميرالمؤمنين عليه السلام و آن حضرت از رسول خدا صلي الله عليه و آله و سلم نقل مي‌فرمايد که آن حضرت فرمود:

من و علي پدران اين امت هستيم. هر کس ما را بشناسد، خدا را شناخته و هر کس ما را انکار کند، گويي خدا را انکار نموده است. بعد از ما دو فرزندم، سيد جوانان اهل بهشت حسن و حسين و پس از ايشان، نُه نفر از فرزندان حسين پيشوايان اين امت هستند که نهمين آنان قائم ومهديِ آنان است. (صدوق، همان: ص261)

6. بيان تطبيقي علامات ظهور با دوازدهمين امام

يکي ديگر از روش‌هاي علمي و کاربردي امام براي ابطال ادعاي واقفه، بيان علامات و نشانه‌هاي عصر ظهور مهدي موعود و تطبيق آن با شخصيت امام دوازدهم بود که با شيوه‌هاي مناسب بازگومي كرد.

در روايتي از اباصلت هروي نقل شده است: از امام رضا عليه السلام دربارة علامت قائم پرسيدم؛ فرمود:

علامته أن يکون شيخ السن، شاب المنظر، حتي أن الناظر إليه ليحسبه ابن أربعين سنة أو دونها و اذا خرج القائم يقال له في التسليم: السلام عليک يا بقية الله (راوندي، همان: ج3، ص117)؛

نشانه او اين است که سنش بالا است؛ اما چهره اش جوان. کسي که به او نگاه کند، گمان مي‌کند که چهل ساله يا کمتر است. زماني که قائم قيام کند، در سلام‌ها به او گفته مي‌شود: سلام بر تو اي ذخيره خداوند!

همچنين علي بن فضال از پدرش نقل كرده است که امام رضا عليه السلام فرمود:

شيعيان پس از درگذشت سومين فرزندم گرفتار حيرت مي‌شوند؛ زيرا امام آن‌ها از نظرشان غائب مي‌شود.

بعد درباره فلسفه غيبت او فرمود: لئلا يکون في عنقه لاحد حجة اذا قام بالسيف. (صدوق، 1385: ص245)

امام رضا عليه السلام در مورد ديگري فرمود:

ما أحسن الصبر و انتظار الفرج فعليکم بالصبر. إن هذا الأمر ليس يجييء علي ما يريد الناس إنما هو من أمر الله تبارک و تعالي (حميري، 1413: ص224)؛

چه نکو است صبر و انتظار کشيدن فرج! پس بر شما باد که صبر كند. اين امر ]فرج[ آن گونه که مردم مي‌خواهند، واقع نمي‌شود؛ بلکه آن، از امور خدا است.

در روايت ديگري از امام رضا عليه السلام نقل شده است که پيامبر صلي الله عليه و آله و سلم فرمود:

سوگند به آن خدايي که مرا به حق برگزيد! يکي از فرزندانم غايب مي‌شود تا آن زماني که بعضي مردم نااميد شده، گويند ديگر به خاندان پيامبر احتياج نيست و بعضي در ولادت او شک كنند. (صدوق، 1405: ص51)

نگارش اين مقدار روايت با استناد به امام رضا عليه السلام درباره نشانه‌ها و زمان ظهور، نمايانگر اين حقيقت است که آن حضرت با تطبيق زمان ظهور براي زمان آينده، مي‌خواست آشفتگي‌ها و تزلزلي را که توسط واقفه در فرهنگ شيعي ايجاد شده بود، مداوا كرده، فرهنگ انتظار را براي شيعيان زنده نمايد.

7. معرفي مصداق مهدي منتظر

تعيين مصداق مهدي منتظر، از صريح‌ترين و روشنگرانه‌ترين موضع گيري‌هاي امام برابر واقفه بوده است که در يک عمليات مقابله‌اي و تطبيق مصداق، ادعاي آنان را باطل كرده است. اكنون به شواهدي در اين باره اشاره مي‌كنيم:

در روايت از حسين بن خالد نقل شده است که امام رضا عليه السلام درباره مصداق قائم فرمود: روزي جدم امير المؤمنين به فرزندش امام حسين فرمود:

التاسع من ولدک يا حسين هو قائم بالحق المظهر للدين و الباسط للعدل (صدوق، 1405: ص203)؛

يا حسين نهمين فرزند تو قيام کننده به حق، و ياري کننده دين، و گسترش دهنده عدالت است.

نيز در معرفي قائم فرمود:

بأبي و أمي سمي جدي رسول الله و شبيه موسي بن عمران يتوقد من شعاع ضياء القدس (ابن بابويه، همان: ص114)؛ پدر و مادرم فداي ]او باد كه[ هم نام جدم رسول خدا صلي الله عليه و آله و سلم و شبيه به موسي بن عمران كه از روشنايي انوار قدس روشني مي‌گيرد.

بنا بر روايت ديگر در زمان امامت امام رضا درباره مصداق قائم مردم به تشويش خاطر افتاده بودند و حتي بعضي شيعيان مانند ايوب بن نوح خود آن حضرت را قيام کننده به عدل مي‌دانستند. امام رضا عليه السلام براي برطرف شدن آن شبهات مي‌فرمود:

يبعث الله لهذا الأمر غلاماً منا خفي الولادة و المنشأ غير خفي نسبه (کليني، همان: ج1، ص341)؛

خداوند براي اين امر]برپاداشتن عدل[ يکي از فرزندان ما را برمي گزيند، در حالي که ولادت و محل زندگي او مخفي است، اما نسبش آشکار است.

هم چنين از حسين بن خالد نقل شده از امام رضا عليه السلام سؤال شد: «مراد از قائم از شما خاندان کيست؟» حضرت فرمود:

الرابع من ولدي ابن سيدة الإماء يطهر الله به الأرض من کل جور و يقدسها من کل ظلم. هو الذي يشک الناس في ولادته و هو صاحب الغيبة قبل خروجه. فاذا اخرج أشرقت الأرض بنوره و وضع ميزان العدل بين الناس فلا يظلم أحدٌ أحداً و هو الذي ينادي مناد من السماء يسمعه جميع أهل الأرض بالدعاء إليه يقول ألا إن حجة الله قدظهر عند بيت الله فاتبعوه فإن الحق معه و فيه (صدوق، 1405: ص371؛ قندوزي، بي تا: ص537)؛

فقرات حديث و اوصافي که براي قائم بيان شده است، هيچ يك با امام موسي بن جعفر عليه السلام قابل تطبيق نيست. به همين سبب مي‌توان ادعا كرد که امام رضا عليه السلام در بيان اين حديث درپي مبارزه با واقفه و تبيين مصداق واقعي مهدويت‌گرايي در انديشه شيعه اثنا عشري بوده است.

همچنين آن حضرت درباره مصداق مهدي موعود به ريان بن صلت فرمود:

با او ]مهدي[ عصاي موسي و انگشتر سليمان است. او چهارمين فرزندم است که خداوند او را تا زماني که بخواهد، در پناه خود نهان نموده، پس از آن، آشکار كند و زمين را پر از عدل سازد، آن گونه که پر از جور و ستم شده بود. (صدوق، 1405: ص376)

 در اين باره روايات فراوان از امام رضا عليه السلام درباره تعيين مصداق مهدي منتظر در منابع وجود دارد که ما براي طولاني نشدن مقاله، از نگارش آن خودداري مي‌نماييم.

8. منع شيعيان از ارتباط با واقفه

پس از نگارش هفت دسته از روايات امام رضا در مبارزه با واقفه، اينک مناسب است بر هشتمين راهکار مبارزاتي آن حضرت با واقفه اشاره شود. در حقيقت، اين راهکار در کنار آن روايات، يک نوع پاسخ به جنگ رواني واقفه بود که حضرت مي‌خواست با منزوي كردن واقفه، صف آنان را از صف شيعيان خود جدا نمايد. در اين نوع از مبارزه، امام به شيعيان خود دستور مي‌داد از مجالست و همراهي با واقفه دوري كنند.

در بعضي منابع آمده است: ينهي شيعته عن مجالستهم و مخالطتهم؛ «شيعه را از هم نشيني و آميختن با آنان نهي مي‌كرد». (صدر، بي تا: ص440)

بر اساس همين ارشاد امام رضا عليه السلام بود که درباره رفتار شيعيان با واقفه نقل شده است:

فإن الإماميه کانوا في غاية الاجتناب و التباعد عنهم حتي أنهم کانوا يسمونهم الممطوره أي الکلاب التي أصابها المطر. (حر عاملي، 1409: ج20، ص69)

در اثر همين روشنگري‌هاي امام رضا عليه السلام بود که بعضي از شيعيان با جان و دل، کنار امام خود با واقفه عملاً مبارزه كردند؛ براي نمونه يونس بن عبدالرحمن گويد:

پس از شهادت موسي بن جعفر و ادعاي مهدويت آن حضرت توسط وکلايش، دريافتم که آنان به حضرت رضا ستم مي‌کنند، لذا پيوسته امامت امام رضا را تبليغ مي‌كردم، تا اينکه مروان بن زياد قندي و علي بن ابي حمزه نزد من آمده، به من گفتند: «تو چرا مردم را به سوي او (امام رضا) مي‌خواني؟ اگر مال مي‌خواهي، ما تو را بي نياز مي‌کنيم» و گفتند: «ما براي تو ده هزار دينار ضمانت مي‌کنيم. از تبليغ به نفع علي بن موسي الرضا دست بردار».

برابر آنان مقاومت كرده، گفتم:

«ما کنت لأدع الجهاد في امر الله علي کل حال فناصباني و أضمرا لي العداوة». (صدوق، 1385: ص235؛ صدوق، 1404 ب: ج4، ص543؛ طوسي، 1411: ص64؛ بروجردي، همان: ج14، ص451)

نتيجه

از آنچه درباره واقفه نگارش يافت، معلوم شد فرقه واقفه به سبب پيامد‌هاي سياسي و فرهنگي و با انگيزه صرفاً دنيا‌گرايي و پس از شهادت امام کاظم به وجود آمد که با سوء استفاده از انديشه مهدويت‌گرايي در جامعه شيعي براي رسيدن به آرزوهاي مادي خود، رحلت امام موسي کاظم عليه السلام را انکار كرده، با ارائه تفسير غلط از بعضي روايات در ميان شيعيان، اين شبهه را ايجاد نمودند که امام موسي بن جعفر از دنيا نرفته است؛ بلکه او همان امام قائم است.

برابر اين گروه، امام رضا عليه السلام موضع‌گيري كرده، با روش‌هاي مناسب با آن‌ها به مبارزه برخاست که در مسير اين مبارزه، بعضي از اصحاب و ياران امام نيز نقش داشتند.

در مجموع بازتاب روشن مبارزه امام بيدارسازي افکار شيعيان برابر واقفه بود که حتي طبق اسناد و مدارک، افراد زيادي از پيروان واقفه به امام پيوسته، از واقفي‌گري توبه كردند.

منابع

1. ابن جوزي، علامه سبط، تذکرة الخواص، قم، ذوي القربي، 1427ق.

2. ابن خلدون، مقدمه ابن خلدون، بيروت، مؤسسه اعلمي1390ق.

3. ابن عساکر، تاريخ مدينه دمشق، تحقيق علي شيري، بيروت، دارالفکر، 1415ق.

4. ابوالحسين احمد بن فارس، معجم مقاييس اللغه، بيروت، مکتبة اعلام الاسلامي، 1404ق.

5. ابوالفرج اصفهاني، مقاتل الطالبيين، منشورات شريف رضي، قم، 1416ق.

6. ابوالقاسم خويي، معجم رجال الحديث، قم، مرکز نشر الثقافه الاسلاميه، 1413ق.

7. ابن داوود حلي، رجال، تحقيق سيد محمد صادق آل بحرالعلوم، شريف رضي، قم، 1392ق.

8. امين مصري، احمد، ضحي الاسلام، بيروت، دارالکتب العربي، بي تا.

9. اسد، حيدر، الامام الصادق و المذاهب الاربعه، بيروت، دارالکتاب العربي، 1390ق.

10. امين، سيد محسن، اعيان الشيعه، تحقيق حسن الامين، دارالتعارف للمطبوعات بيروت، بي‌تا.

11. بدوي، عبدالرحمن، تاريخ انديشه‌هاي کلامي در اسلام، ترجمه حسين صابري، مشهد، آستان قدس رضوي، 1374ق.

12. بغدادي، اسماعيل باشا، هدية العارفين، بيروت، داراحياءالتراث العربي، بي تا.

13. تستري، شيخ محمد تقي، قاموس الرجال، قم، جامعه مدرسين، 1412ق.

14. حلي، حسن بن يوسف بن مطهر، خلاصة الاقوال، قم، نشر فقاهه، 1417ق.

15. حميري، قمي، قرب الاسناد، قم، آل البيت، 1413ق.

16. خاقاني، شيخ علي، رجال خاقاني، قم، مکتب الاعلام الاسلامي، 1404ق.

17. راوندي، قطب الدين، الخرائج و الجرائح، قم، مؤسسه الامام المهدي، 1409ق.

18. بروجردي، سيد حسين، جامع احاديث الشيعه، مطبعة العلميه، قم، 1366ق.

19. سيوطي، جلال الدين، تاريخ الخلفا، قم، انتشارات شريف رضي، 1370ق.

20. شاکري، حاج حسين، موسوعة المصطفي و العترة، قم، الهادي، 1418ق.

21. شهرستاني، محمد بن عبدالکريم، الملل و النحل، قم، انتشارات شريف رضي، 1363ش.

22. عاملي، شيخ حر، وسائل الشيعه، بيروت، دار احياء التراث العربي، 1409ق.

23. شيخ صدوق، محمد بن علي بن الحسين بابويه قمي، عيون اخبار الرضا عليه السلام، تهران، مؤسسة اعلمي، 1404ق.

24. \_\_\_\_\_\_\_، الخصال، ترجمه محمد باقر کمره اي، تهران، اسلاميه، بي تا.

25. \_\_\_\_\_\_\_، علل الشرايع، تحقيق سيد محمد صادق بحر العلوم، نجف، مکتبه حيدريه، 1385ش.

26. \_\_\_\_\_\_\_، کمال الدين، قم، جامعه مدرسين، 1405ق.

27. \_\_\_\_\_\_\_، من لا يحضره الفقيه، قم، جامعه مدرسين، 1404ق.

28. شيخ مفيد، ابي عبدالله محمد بن محمد نعمان، الارشاد، قم، مکتبه بصيرتي، بي تا.

29. \_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_، الفصول المختاره، بيروت، دارالمفيد للطباعة و النشر، 1414ق.

30. \_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_ ء اوائل المقالات، تحقيق شيخ ابراهيم انصاري، بيروت، دارالمفيد للطباعة و النشر، 1414ق.

31. صدر، سيد حسن، نهاية الدرايه، قم، نشر مشعر، بي تا.

32. صفار، محمد بن حسن، بصائرالدرجات، تهران، منشورات الاعلمي، 1362ش.

33. طبري، محمد بن جرير، دلائل الامامة، قم، مؤسسه بعثت، 1413ق.

34. طوسي، اختيار معرفة الرجال، مشهد، دانشکده الهيات و معارف اسلامي، 1348ق.

35. \_\_\_\_\_، الرجال، قم، انتشارات اسلامي جامعه مدرسين، 1415ق.

36. \_\_\_\_\_، الامالي، قم، دارالثقافه، 1414ق.

37. \_\_\_\_\_\_، الغيبه، قم، مؤسسه المعارف الاسلاميه، 1411ق.

38. عاملي, علي بن يونس، الصراط المستقيم، نجف، المکتبة المرتضويه لاحياء التراث الجعفريه، بي تا.

39. عاملي، جعفر مرتضي، دراسات و بحوث في التاريخ و الاسلام، قم، جامعه مدرسين، 1361ش.

40. کحاله، عمر رضا، معجم المولفين، بيروت، دار احياء التراث العربي، بي تا.

41. قمي، علي بن بابويه، الامامة و التبصرة، قم، تحقيق مدرسه الامام المهدي، 1363ش.

42. قندوزي، سليمان بن ابراهيم، ينابيع المودة، بيروت، مؤسسه الاعلمي للمطبوعات، بي تا.

43. کليني، محمد بن يعقوب، کافي، تهران، تحقيق غفاري، دارالکتب الاسلامية، 1363ش.

44. مازندراني، ابن شهر آشوب، مناقب آل ابي طالب، قم، ذوي القربي، 1421ش.

45. مامقاني، اسدالله، تنقيح المقال، تهران، المرتضويه، بي تا.

46. مجلسي، محمد باقر، بحار الانوار، بيروت، داراحياء التراث العربي، 1403ق.

47. نجاشي، ابوالعباس احمد بن علي، رجال نجاشي، قم، تحقيق سيد موسي شبيري زنجاني، جامعه مدرسين، 1416ق.

48. سامي، نشار علي، نشأة الفکر الفلسفي في الاسلام، قاهره، دارالمعارف مصر، 1997م.

49. نمازي، شيخ علي شاهرودي، مستدرک سفينة البحار، قم، جامعه مدرسين، 1419ق.

50. نوبختي، حسن بن موسي، فرق الشيعة، نجف اشرف، مکتبه مرتضويه، 1355ش.

â. دانش آموخته سطح4 حوزه علميه قم.

[2]. ياد آوري مي شود که اين فرقه در منابع با دو واژة واقفه (بدون ي) و واقفيه (همراه با ي) معرفي شده است. در اين بين، توجه به اين نکته مهم است که بيشترين کاربرد واژه اول (واقفه) در روايات، و واژه دوم (واقفيه) در اصطلاحات عرفي است؛ لذا واژه صحيح براي نام بردن از اين فرقه، واژه واقفه مي باشد.

[3]. کنيه ديگر امام هفتم عليه السلام.